

متن پیاده سازی شده جلسه سی و هفتم خارج اصول 25 آبان 1399

بسمه تعالی

ابتدا به پاسخ از چند پرسش پرداخته و بعد بحث خود را ادامه می دهیم. پرسش اول : شما کلام صاحب حدائق را ثبوتاً پذیرفتید اما ما هنوز در آن اشکال داریم زیرا اگر صرفاً ایجاد اختلاف در میان شیعیان مقصود باشد این باعث تخریب تراث می شود هرچند موارد القای خلاف اندک باشد اما احتمال آن در همه ی روایات می آید.

پاسخ : این مطلب در همه جا نمی آید مثلاً در جایی که روایت معارض وجود ندارد یا معارض معتبر نیست یا اینکه معارض معتبر هست اما سنجه هایی جلوتر از احتمال تقیه وجود دارد مانند موافقت قرآن یا افقه بودن راوی؛ آیا در این صورت ها باز هم تراث آسیب می بینند؟ تمام حرف صاحب حدائق این است که برای حمل یک روایت بر تقیه لازم نیست موافقی از عامه پیدا شود و ممکن است صرفاً ایجاد اختلاف مقصود بوده باشد. ضمن اینکه ما گفتیم هنوز در روایات به موردی نرسیده ایم که آن را حمل بر تقیه کنیم لذا کلام امام ع را نیز کم مورد می دانیم، در نتیجه نباید سریعاً بگوییم تراث تخریب می شود. همچنین صاحب حدائق تقیه برای حفظ جان را نیز رد نکرد و ما در سائر روایات هم اصل جد و اصل عدم قرینه را جاری می کنیم (طبق مبنای ما اگر به مرز اطمینان برسد و طبق مبنای مشهور اگر به مرز گمان برسد) بنابراین می بایست این مطالب را مدیریت کرد تا نسبت به تراث عقیده مان سست نگردد.

یک اصل قرآنی وجود دارد «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» یعنی خداوند متکفل حفظ قرآن شده است و همان گونه، اهل بیت ع نیز متکفل حفظ تراث شده اند البته نه مانند قرآن که «لا یأتیه الباطل...» اما تا حد زیادی تراث را پاکیزه نموده اند. حتی ممکن است احتمال بدهیم واژه «الذکر» در آیه مذکور، شامل تراث هم می گردد و این درست نیست که گفته شود وقتی آن شخص از نشر سنت نبوی جلوگیری کرد مقدار زیادی از تراث از دست رفت؛ مگر اهل بیت ع می گذاشتند چنین اتفاقی رخ دهد؟ پس این همه قال رسول الله ص در روایات ایشان برای چیست؛ بله آن ها جرم خود را مرتکب شده اند و معاقبه خواهند شد اما اینگونه نیست که تراث لطمه ی بزرگی دیده باشند. اشکال بزرگ ما بر برخی از آقایان بیرون و درون حوزه امثال آقای سروش و حیدری این است که یک مطلب را از روایات و علما می گیرند و بعد می خواهند آن را روی تمام روایات ببرند. پرسش دوم : شما گفتید حمل بر بیان واقع یا خلاف آن، متأثر از اقتضائات است و اصلی نداریم؛ خب اقتضائات خود قرینه هستند آیا نمی توان لولا القرینه اصلی را تأسیس کرد؟

پاسخ : از این جهت که امام ع در مقام بیان شریعت یا خلاف آن هستند نمی توان اصلی را تأسیس کرد زیرا ائمه ع شئون مختلفی دارند اما اصل این که در صدد بیان واقع باشند چه شریعت و چه غیر آن اگر به مرز اطمینان برسد درست است یا مانند مشهور اگر به گمان برسد و در خیلی از موارد هم به اطمینان می رسیم اما خیلی موارد هم اقتضائات وجود دارند. پس اصل اینکه امام ع برای بیان واقع سخن می گویند صحیح است اما اصل اینکه برای بیان شریعت باشند تابع قرائن است و در بیشتر موارد نیز قرینه ها در مقام بیان شریعت بودن را تأیید می کنند البته ممکن است مراد از اصل، همین غالب حاکم باشد لکن اگر مراد از اصل، فارغ از قرائن باشد باید این چنین گفت.

در بحث احتمال تقیه یا بیان واقع حکم شرعی نیز معیار اطمینان است و به زعم ما در خیلی از موارد، اطمینان حاصل می شود مانند جایی که معارضی نیست یا حکم خلاف اصل و غیر عقلانی نیست و...

پرسش سوم : علل پیدایش اصل چیست؟

پاسخ : اصل را گاهی اوقات تأسیسات عقلا درست می کند مانند اصل ظهور و عدم قرینه گاهی نیز با دستور از بالا و حکم شارع بدست می آید اما مرز آن این است که به حد اطمینان برسد.

پرسش چهارم : شما گفتید آقای خوئی در اواخر عمر خود به جریان حدیث گرای نزدیک شدند خب ایشان در بعضی از ادله ارتکازات عرفی را مقید دانسته اند مانند روایاتی که می گوید اگر چیزی با شیء نجس ملاقات کرد متنجس می شود که مرطوب بودن در آن روایات نیامده است ولی چون عرف این را می فهمد، روایت را تقیید می زنیم.

پاسخ : این ربطی به جریان عقل گرایی یا اخباری گری ندارد. شما فکر می کنید اخباری ها این مطالب را نداشتند؟ البته شاید برخی از تند ها خیلی بر روی الفاظ جمود کنند ولی همه آن ها این گونه نبودند ضمن اینکه این بحث مربوط به استفاده از عرف در تفسیر نصوص است و نشانه هیچ جریانی نمی باشد.

پرسش پنجم : اگر سلیقه ائمه ع متفاوت بود مثلاً امام صادق ع و امام هادی ع آیا حمل بر تقیه در کلمات ایشان فرق می کرد؟ پاسخ : جواب این سوال داده شده است مراجعه کنید.

بحث در اسباب تقیه و شبه آن بود. برخی در کلمات خود تقیه به قصد مدارا را مطرح کرده اند یعنی تقیه برای همراهی و مدارات با جامعه اهل تسنن در مقابل تقیه برای حفظ جان و استتار و ممکن است روایاتی در همین فضا صادر شده باشد که ما این را جزو شبه تقیه می شماریم یا اینکه در واژه تقیه توسعه می دهیم و آن را شامل هرگونه بیان برای خلاف واقع می دانیم. فارغ از اینکه این بحث را بپذیریم یا نه، شکی نیست روایات بی شماری در ابواب احکام مسجد، جماعت، العشرة در این زمینه آمده اند گرچه اگر روایت هم نبود، عقل حسابگر این را درک می کرد که ائمه ع دستور عامی بدهند تا حتی الامکان مدارات شود البته با مدیریت درست و بدون تحریف تاریخ و انکار ستم به اهل بیت علیهم السلام و به انگیزه همگرایی و همزیستی مسالمت آمیز با عامه.

باید دانست مدیریت این امور واقعاً سخت است و اگر قرار بود فقط به یک طرف عمل شود کار آسانی بود مثلاً این کار آسانی است که یک حکومت بگوید ما ارتباط خود را با تمام دنیا قطع می کنیم یا اینکه برای مصالح اقتصادی از همه چیز می گذریم اما اینکه بتوانند کار را مدیریت کنند که به آن مدیریت متضاد نما ها گفته می شود کار سختی است. اهل بیت ع می توانستند به راحتی جریان سب و لعن را نهادینه کنند یا به عکس عمل نمایند و دعوت به تغافل کنند لکن مدیریتی که ایشان انجام دادند کار سختی بود وبدون انکار جریان ستم ها بر ایشان با توده مردم نیز همزیستی مسالمت آمیز داشتند.

به هر حال اگر روایتی باشد که در آن احتمال همراهی با عامه برود مانند روایتی که می گفت در صف اول با آن ها بایستید و دیگری احتمال مدارات نداشته باشد مثلاً بگوید در جماعت با آن ها شرکت نکنید؛ در اینجا احتمال مدارات از اسباب مرجوحیت است(فراموش نشود که بحث ما فارغ از احتمال دسّ و تحریف در روایات است زیرا فرض این است که از سند و دلالت روایت گذشته ایم و فقط احتمال تقیه مطرح است) انشاءالله ادامه بحث در جلسه آینده. ضمناً نباید به این بحث ها فقط از جهت فقه و اصول نگاه کرد زیرا این بحث ها جنبه های سیاسی اجتماعی نیز دارند.